

هو العليم

اعجاز قرآن در تطبیق نظام تکوین با تشریح

طرح مبانی اسلام - جلسه هفتم

استاد

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا وَطَبِيبِ نُفُوسِنَا

المصطفى محمد و على آله الطيبين الطاهرين

و اللعنة على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين

قال الله تعالى في مُحكم كتابه:

هجمهٔ تهمت‌ها و افتراءات به رسول خدا از جانب وليد بن مغیره و سایر معاندین

﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا * وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا * وَبَيَّنْتُ شُهُودًا * وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا * ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ * كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِإِيْتِنَا عَنِيدًا * سَاءَ رُهْفُهُ صَعُودًا * إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَقِيلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قِيلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا أَلْحَادٌ لِأَنْسَابٍ * وَإِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ * سَأَصْلِيهِ سَقَرًا﴾^۱

این آیات دربارهٔ ولید بن مغیره مخزومی است که یکی از معاندین بود و به پیغمبر اکرم لقب ساحر داد.

خداوند متعال در این آیات شریفه او را مورد مذمت و قبح قرار می‌دهد.^۲

^۱ سوره مدثر (۷۴) آیات ۱۱ - ۲۶. مهر تابان، ص ۱۴۷:

«واگذار مرا با آنکه من او را تنها خلق کردم * و برای او مال فراوان و گسترده‌ای قرار دادم * و فرزندان‌ی که همه حاضر و پشت و پناه او شمرده می‌شدند * و از هر جهت اسباب و وسایل بزرگی را برای او آماده کردم * و با این حال، او طمع زیادتی داشت * نه، چنین نیست که دیگر زیاد کنم؛ چون او به آیات ما دشمن بود * من او را به شدت می‌گیرم و از عقبات و کریه‌های صعب‌العبور بالا می‌برم * او در آیات ما فکر کرد و بر این اساس تقدیر نمود و در معانی و نظم قرآن و تقدیم و تأخیر، برای استنتاج مطلوب خود سنجش و اندازه‌گیری کرد * پس کشته باد ولید! چگونه سنجش کرد؟ * و سپس کشته باد ولید! چگونه سنجش کرد؟ * و سبب کشته باد ولید! چگونه سنجش کرد؟ * و برای رضای خاطر معاندین و هم‌قطارانش نظر کرد * و سپس روی خود را در هم فشرد و به حالت عبوس و گرفتگی، روی در هم کشید * و پس از آن پشت و اِدبار نمود و بزرگی کرد * و گفت: «این قرآن نیست مگر یک سحر انتخاب‌شده و قوی‌پایه! * این قرآن نیست مگر کلام آدمی!» * من او را در میان سقر آتش می‌زنم!»

^۲ جهت اطلاع از شأن نزول این آیات شریفه، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۹۹.

تأثیر قرآن و قرائت آن توسط نفس مبارک رسول‌الله، بر قلوب کفار

وقتی که پیغمبر اکرم إعلان عام رسالت خود را فرمودند، طبعاً در این مدت قرآن کریم کم‌کم و تدریجاً بر قلب آن حضرت نازل می‌شد و آن حضرت به امر پروردگار، این مطالب و آیات را برای مردم قرائت می‌کردند. تأثیر عجیب آیات قرآن مجید از یک طرف، و بازگویی و قرائت آنها از نفس مبارک و زبان پیغمبر اکرم از طرف دیگر، موجب می‌شد که این آیات در قلب مستمعین تأثیر عجیبی بگذارد، به طوری که خود این کفار در بسیاری از مواقع تحت تأثیر این آیات قرار می‌گرفتند! چون خود گوینده تأثیر مهمی در إلقاء مطالب دارد، و ممکن است سخن واحدی به دو طریق و به دو زبان و از دو متکلم ایراد بشود، ولی تأثیر این کلام از یک متکلم به مراتب، اقوی از متکلم دیگر باشد؛ یعنی پیغمبر که آیات قرآن مجید را تلاوت می‌کردند، آن قدر نفوذ کلام ایشان و قرآن کریم شدید بود که باعث می‌شد شبهات و پرده‌های جهل همین معاندینی که سال‌ها در عناد و کفر و شرک بسر می‌بردند و قلب آنها ممه‌ور بر کدورت و شرک و عناد شده بود، کنار برود و تا حدودی آنها به اصل و موقعیت خودشان باز گردند.

اتهام شاعری و دسیسه دار الندوه علیه پیامبر اکرم

یکی از آن افرادی که بسیار در انکار پیغمبر پا فشاری می‌کرد و رئیس قوم بود، ولید بن مغیره مخزومی بود. نقل می‌کنند:

هنگامی که پیغمبر اکرم رسالت خود را إعلان فرمودند، افراد از این طرف و

آن طرف به مکه می آمدند و تحت تأثیر کلام پیغمبر، مسلمان می شدند و به اوطان خودشان بر می گشتند. بسیاری از جوان‌ها و افراد صالحی که در حول و حوش بزرگان مکه و صنایع آنها نبودند و ذهن آنها در تلقی مطالب، تا حدودی ذهن مصفّایی بود، کم کم به پیغمبر گرویدند؛ و این خود موجب شد که بزرگان قریش به تشویش و اضطراب بیفتند، و لذا اجتماعی را در دار الندوه تشکیل دادند.

ولید بن مغیره در آن اجتماع آمد و گفت: «ما بزرگان قریش دارای اصل و نسب و حسب هستیم، و افراد از اطراف به ما رجوع می کنند و در تلقی مطالب از ما استمداد می کنند و ما را در حلّ اختلافات خود، مرجع و حاکم قرار می دهند. اگر قرار باشد که درباره محمد در میان ما اختلاف وجود داشته باشد، ما نمی توانیم آنها را قانع کنیم و آنها در ما تشوّت و اضطراب و چند رنگی می بینند؛ لذا کم کم آن موقعیت و آن محبوبیتی که در میان قبایل و آن شرافتی که در میان افراد داشتیم، از بین می رود! باید چاره‌ای بیندیشیم!»

آنها گفتند: «ما برای رفع این محذور اعلام می کنیم که: این شخص شاعر است و کلمات مسجّعی را به دنبال هم ترکیب کرده و به صورت شعر در آورده است، و این مطالب همه شعر و خیالات است!»^۱

تفاوت قالب شعری و محتوای شعری

شعر در اصطلاح و لغت به معنای خیال‌بافی است؛ به مطالبی که حکایت از یک امر خیالی و وهمی کند،

شعر می گویند؛ **(وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ)**.^۲

همان طوری که در آن زمان و در میان اعراب مرسوم بود، محدوده فکری آنها و نه تنها آنها، تمام مردم و افراد عامی و افرادی که بویی از معنویت و حقیقت و واقعیت به مشام آنها نخورده است، در محدوده هواهای نفسانی و خیالات و اوهام است و از

^۱ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۶۷.

^۲ سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۴. حیات جاوید، ص ۸۱:

«شعرا را افراد گمراه و منحرف پیروی می کنند (زیرا پایه و اساس مرام و مشی آنها بر مبانی متین و راسخ استوار نیست).»

این مرحله فراتر نمی‌روند. گزیده‌هایی را که یک شخص برای خود انتخاب می‌کند، معرف سعه فکری اوست؛ و ما می‌توانیم از محفوظات یک نفر و آنچه که به ذهن او پسندیده و مناسب می‌آید و یادداشت و ضبط می‌کند و در حفظ و قوای ذهنی خود نگه می‌دارد، به سعه فکری او و به افق سیئر روحی او پی ببریم. الآن شما نگاهی به مردم و به این جوان‌ها کنید و ببینید که مطالبی که آنها با هم ردّ و بدل و گفتگو می‌کنند، چه مطالبی است؟ اشعاری که آنها حفظ می‌کنند، چه اشعاری است؟ مطالبی که برای آنها پسندیده است، چه نوع مطالبی است؟ چه مطالبی را در ذهن خودشان می‌پروراندند، و در چه محدوده‌ای سیر می‌کنند، و چه کلماتی برای خودشان انتخاب می‌کنند؟ این نشان‌دهنده افق فکری آنها است!

تمام همّ و غم مردم آن زمان و اعراب جاهلی، سیر و سیاحت در همین مطالب مُنحط و قضایای ما دونی بود که افرادی که به واقعیت دسترسی ندارند، در آن مطالب سیر و سیاحت می‌کنند؛ مثل: بیان شجاعت‌های خودشان در میدان‌های جنگ، بیان زورآزمایی‌های خودشان، بیان افتخارات جاهلی - همان چیزهایی که الآن در میان ما هم وجود دارد - ، بیان حکایات و خیالاتی که زندگی و روزگار خودشان را با آن خیالات و اوهام می‌گذرانند، و شرح لذایذ و تفنّنات خودشان در قصیده‌های طولانی و مطوّل!

به‌طور کلی آنچه در آن زمان مورد توجه همگان بود، تنها و تنها شرح و بسط مطالب فکاهی و لذایذ دنیوی و افتخارات جاهلی و بیان اصل و نسب جاهلی بود و بس! به‌طوری‌که ما در اشعار عرب جاهلی کمتر به شعری بر می‌خوریم که حاکی از مطلبی نغز و در افقی بالا و با معنا و واقعیت و مطلبی در توحید و اعتقادات اصیل باشد؛ خیلی کم اتفاق می‌افتد. اشعاری را که آنها می‌سرودند و مورد توجه قبایل قرار می‌گرفت، غالباً از این قبیل بود؛ لذا به اینها شعر می‌گفتند. مثلاً قصائد طویلهٔ امرؤ القیس یا لبید و امثال ذلک، قصائدی بود که دهان‌به‌دهان و سینه‌به‌سینه در میان اقوام و قبایل می‌گردید. یک قصیده می‌گفت فقط در شرح دندان محبوبهٔ خود، و یک قصیده می‌گفت در شرح افتخارات جاهلی خود؛ قصائد طولانی و شرح و بسط و

نکات دقیق و ظریفی که واقعاً می‌توان گفت که یک‌چنین ذهنی به این سلاست و یک‌چنین ذوقی به این کیفیت، شاید در حدّ إعجاز می‌نمود! بیان مطالبی که نشان می‌داد مسیر آنها در مسیر منحطی قرار گرفته بود؛ این را می‌گفتند: شعر.

و چون برای قرآن کریم از نظر تأثیر در عذوبت کلام و در سلاست و تأثیر آن در نفوذ و نفوس، به هیچ وسیله و عیاری نتوانستند محکی قرار بدهند، قرآن کریم را از نقطه نظر سلاست و بیان مطلب، به تأثیر و نفوذ اشعار جاهلی تشبیه کردند!

منظور از شعر مذموم و مکروه در روایات ائمه علیهم السلام

لذا اینکه ما در روایات می‌بینیم که گفتن شعر کراهت دارد و مکروه است،^۱ منظور از این شعر، خیالات است؛ اما گفتن اشعار صحیح و بیان مطالب اخلاقی و مکارم، که شعر نیست. همان طوری که بیان یک مطلب و معنا باید در قالب لفظی بگنجد، در آن قالب لفظی - که عبارت است از ترکیبات کلمات - چه فرقی می‌کند که آن کلمات به طور نثر اداء بشود یا به صورت نظم؟! نظم و نثر، دو قالب برای اداء و ایراد معنا هستند. بهترین معنا و بهترین مطلب، آن مطلبی است که بهتر در ذهن مخاطب قرار بگیرد و بهتر او را تلقی کند. بنابراین اگر ما بتوانیم برای رساندن مطلب و معنای خود، قالبی را انتخاب کنیم که در ذهن مستمع، شیرین و جالب جلوه کند، این چه اشکالی دارد؟! این که عین حُسن است و موافق با فطرت و منطقی است!

روی این حساب، آن افرادی که شعر را به طور کامل مورد مذمت قرار می‌دهند، آن طور که باید و شاید مقصود و منظور از شعر را در نیافته‌اند. شعر عبارت است از: ایراد مطلب خیالی و خیال‌پروری و مطلب‌پردازی ذهن به طور واهی، و ایراد آن و تأثیر آن در ذهن مستمع و مخاطب؛ و در این قضیه فرقی نمی‌کند که ایراد آن مطلب، مسجع باشد یا دارای مصرع باشد یا به صورت نثر باشد و یا به نحو رمان باشد، و به تمام اینها شعر گفته می‌شود و کراهت دارد. ولی بیان اشعاری که حاکی از اعتقادات اصیل و بیان مکارم اخلاق است، شعر نخواهد بود! چطور اینکه ما از ائمه

^۱ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۴۰۳.

عليهم السّلام اشعار بسياری سراغ داریم که تمام آنها مکارم اخلاق و تمام آنها مطالب عالی و راقی است!^۱ و اینها شعر نبوده است.

بی نتیجه بودن دسیسه دار الندوه و تهمت ساحری به پیامبر اکرم

کفّار گفتند: «ما می گوئیم: قرآن شعر است!»

ولید بن مغیره گفت: «کدام یک از این آیات قرآن، منطبق با شعر است؟! اشعار جاهلی در دست ما است؛ این آیات قرآن که با آنها منطبق نیست!»

فکری کردند و گفتند: «پس می گوئیم: این شخص، مجنون است!» ولی بعد گفتند: «خب، این افراد از بیرون می آیند و او را می بینند و با او صحبت می کنند؛ وانگهی مگر تا به حال آثاری از جنون در او مشاهده کرده ایم؟!»

دیدند که این طور هم نشد؛ گفتند: «می گوئیم که او کاهن است و اخبار از مغیبات می دهد!»

ولید گفت: «این هم نمی شود؛ چون در این صورت آنها می آیند و مطالب او را می شنوند و می بینند که با مطالب کهنه مطابقت نمی کند و منطبق نیست!»

گفتند: «پس می گوئیم: ساحر است!»

ولید گفت: «ساحر به چه کسی گفته می شود؟»

آنها گفتند: «ساحر کسی است که بین دو شخص متباغضین، محبت و الفت ایجاد می کند؛ و بین دو شخص متناسنین، دوری و جدایی ایجاد می کند!»

ولید گفت: «این، درست است؛ به خاطر اینکه این شخص باعث می شود که پدر از فرزند و فرزند از پدر، و زن از شوهر و شوهر از قوم و اقربای خود جدا بشود، و هر شخصی به واسطه تشرّف به دین اسلام و گرایش به پیغمبر اکرم، طبعاً مورد طرد فامیل خود قرار می گیرد و از آنها جدا می شود. این حرف، حرف خوبی است!»

از آن به بعد اسم پیغمبر را ساحر گذاشتند! و هر کسی پیغمبر را صدا می زد، می گفت: «یا ساحر!»^۲

چگونگی تأثیر آیات قرآن بر ولید بن مغیره و مقابله قریش با او

نقل می کنند:

^۱ از باب نمونه رجوع شود به دیوان امیرالمؤمنین علیه السّلام.

^۲ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۶۷.

وقتی آیات اولیهٔ سورهٔ غافر: ﴿حَمَّ * تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ
 النَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾^۱ (این آیات واقعاً آیات عجیبی است!)
 بر پیغمبر نازل شد، پیغمبر این آیات را در مسجدالحرام بلندبلند قرائت می‌کردند، به نحوی که افرادی که
 دور آن حضرت بودند، متوجه بشوند که چه آیاتی بر پیغمبر نازل شده است؛ این رسم و دیدن پیغمبر
 اکرم بود. ولید بن مغیره پیش پیغمبر می‌آید و این آیات را می‌شنود؛ خُب، آیات عجیبی است و پیغمبر
 همین‌طور این آیات را قرائت می‌کند، و در او تأثیر می‌گذارد و متفکراً به منزل خود می‌رود و مدتی از
 منزل بیرون نمی‌آید.

قوم و قبیلهٔ قریش متوجه می‌شوند که علت عزلت ولید بن مغیره، استماع آیات قرآن به واسطهٔ پیغمبر
 است! اجتماعی تشکیل می‌دهند و می‌آیند و مشورت می‌کنند؛ چون اگر ولید بن مغیره که یکی از
 بزرگ‌ترین افراد قریش و از صنایع آنها به حساب می‌آید، به پیغمبر گرایش پیدا بکند، دیگر کار بقیه
 تمام است!

ابولهب - که آتش‌بیار معرکه بود و هیچ واقعه‌ای نبود الا اینکه ما ردّ پای این شخص را در آن واقعه
 می‌بینیم - می‌گوید: «من این مطلب را فیصله می‌دهم!» و نزد ولید بن مغیره می‌آید و خودش را به ناراحتی
 می‌زند و همین‌طور می‌نشیند!
 ولید می‌گوید: «چه شده است؟»

ابولهب می‌گوید: «آخر تو آبرویی برای ما نگذاشته‌ای، و آبروی قریش را برده‌ای! تو تمام مقصد و اهتمام
 قریش بودی و همه به تو اتکا داشتند، تو آمدی و کلام این شخص را بزرگ جلوه داده‌ای و برای مردم
 تزیین کرده‌ای و گفته‌ای: "این کلام، کلام عجیبی است، و این کلامی است که ما فوق کلمات است، و
 این کلامی است که بالاتر از او کلامی نیست!" تو آمده‌ای و آیات این شخص را این‌طور برای مردم
 توجیه کرده‌ای! دیگر آبرویی برای ما باقی نمانده است!»

^۱ سوره غافر (۴۰) آیات ۱ - ۳. ترجمه:

«حَمَّ * این قرآن کتابی است که از جانب خداوند مقتدر دانا به تدریج فرود آمده است * خداوند بخشناوندهٔ گناهان و قبول‌کنندهٔ
 توبه که عقابش شدید و دارای سعه و فضل و انعام است. معبودی جز او نیست و بازگشت همگان به سوی اوست.»

ولید شروع به تفکر می کند و بعد به اتفاق ابولهب، در اجتماع قریش می آید و به آنها می گوید: «آیا شما خیال می کنید که این شخص، شاعر است؟!»

می گویند: «نه!»

می گوید: «آیا خیال می کنید که این شخص، کاهن است؟! آیا از او مطالبی را که از کهنه سر می زند، شنیده اید؟!»

می گویند: «نه!»

می گوید: «آیا خیال می کنید که مجنون است و این مطالبی که می گوید، در حال إغما و جنون از او تراوش کرده است؟!»

می گویند: «نه، ما سابقه جنون از او ندیده ایم!»

ولید می گوید: «بنابراین هیچ راه و چاره ای نیست مگر اینکه بگوییم که این کلام، کلام ساحر است! چون همان طور که ساحر در نفوس تأثیر می گذارد و نفوذ می کند و در قلوب راه پیدا می کند، هیچ مفری از این نداریم که بگوییم که تأثیر کلام او، همان تأثیر سحر است!»

لذا این آیات قرآن برای ولید می آید که:

﴿ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَفَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾^۲

«(ولید) می گوید: این سحری است که در نفوس تأثیر گذاشته است * این قول بشر است منتها سحر است! (نه اینکه این قول، آن طوری که این شخص ادعا می کند که از طرف غیب آمده است، قول پروردگار است!)»

اعجاز قرآن یعنی استماع آیات قرآن و تأثیر معنوی آن در قلوب

تأثیر قرآن مجید به حدی بود که فقط کافی بود یک نفر از اعراب به مکه بیاید و چند آیه از آیات قرآن مجید را از زبان مبارک پیغمبر استماع کند و آنگاه مسلمان بشود! ما این را می گوییم: معجزه؛ و به همین می گوییم: دلیل! یعنی استماع آیات قرآن و تأثیر معنوی آن در قلوب، إعجاز قرآن است؛ نه آن طور که دیگران می گویند

^۱ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۸۴؛ کشف الأسرار و عدّة الأبرار، ج ۱۰، ص ۲۸۳.

^۲ سوره مدثر (۷۴) آیات ۲۱ - ۲۵.

که: «ترکیب الفاظ قرآن به نحوی است که موجب عذوبت کلام و سلاست مطلب می شود.» عذوبت کلام و سلاست مطلب، إعجاز قرآن به حساب نمی آید! البته کسی مانند قرآن نیاورده است و کسی نمی تواند مانند این کلمات را به این نحو و به این کیفیت ترتیب بدهد؛ ولی صحبت در این است که إعجاز قرآن عبارت است از: تأثیر نفسانی او در قلب، به جهت ارتباط قلب با مبدأ و حقیقت.

قرآن، کتاب تشریح و حکایت کننده از تکوین

همان طور در بسیاری از روایات داریم که قرآن کریم ظاهری دارد و باطنی،^۱ و در بعضی از روایات برای قرآن کریم هفتاد بطن ذکر کرده اند،^۲ و در بعضی از روایات هفت بطن ذکر کرده اند؛^۳ لذا قرآن کریم عبارت است از: مجموعه نزول نور توحید در مرائی متکثره؛ و عبارت است از: نزول نور پروردگار در سماوات سبعة؛ و عبارت است از: کتاب تشریحی حاکی از کتاب تکوینی. یعنی ما هفت آسمان داریم، بنا بر آیه شریفه که می فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا ... * وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ﴾؛^۴

«ما هفت آسمان به پا داشتیم ... * و آسمان دنیا را با ستارگان و نجوم مزین کردیم و به واسطه تأثیر نفوس فلکی آنها، موجبات طرد شیاطین را فراهم کردیم!»

و تمام این کهکشانها و هر جا که در این آسمان دنیا قدم بگذاریم، آسمان اول به حساب می آید و سماء اولی شمرده می شود، و ما بقی این آسمانها (ملکوت، لاهوت، جبروت و امثال ذلک) سماوات معنا هستند؛ و نور توحید به واسطه نزول در این مرائی، متکثر می شود

^۱ کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۷۷۱؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۹۶؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۹۸.

^۲ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۷.

^۳ عوالی اللئالی العزیزیه، ج ۴، ص ۱۰۷؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۱.

^۴ سوره ملک (۶۷) آیه ۳ و ۵.

و به هر مرتبه که می‌رسد سمائی از او متولد می‌شود، و به هر جا می‌رسد آسمانی از او زاییده می‌شود و کتاب تکوین را به وجود می‌آورد؛ و انسان برای سیر خود به سماوات عُلّیا و سماوات سبع باید از سماء دنیا - که عالم ناسوت و عالم ماده و طبیعت است - عبور کند و به سماوات بعد - که ملکوت و فوق آن است - احاطه و دسترسی پیدا بکند، و برای گذشتن از اینها، سیر انسان در کتاب تکوین خواهد بود. بنابراین، قرآن مجید هم که کتابی از ناحیه پروردگار و کتابی حق و مطابق با واقع است، کتاب تشریح حاکمی از کتاب تکوین - که عبارت است از سماوات سبع - به حساب می‌آید!

اعجاز قرآن در انطباق با تمام مراتب نفس

معجزه قرآن در تأثیرش بر نفس از این باب است که: این قرآن نفس را بر آنچه که نفس در آن مرحله، واقعیت دارد، منطبق می‌کند. یعنی اگر ما در سماء دنیا باشیم، قرآن کریم در همین سماء دنیا با ما در واقعیت منطبق است؛ و اگر ما سیر کنیم و به سماء بالاتر و ملکوت برویم، قرآن کریم در سماء ملکوتی با نفس ما منطبق خواهد بود؛ اگر بالاتر و به لاهوت برویم، تأثیر قرآن کریم در لاهوت با نفس ما منطبق خواهد بود؛ و همین طور تا به مقام ذات پروردگار! این را می‌گویند: اعجاز قرآن! نه اینکه کلماتی را ترکیب کنند که دارای عذوبت و سلاست و امثال اینها بشود؛ این معجزه هست و نمی‌گوییم که نیست، و کسی هم نمی‌تواند مانند این قرآن را بیاورد، ولی علت اینکه آیه قرآن می‌گوید:

﴿قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۱ «اگر انس و جن جمع بشوند تا مثل یک آیه از قرآن بیاورند یا مثل یک سوره از قرآن

بیاورند یا کتابی مانند قرآن بیاورند، نمی‌توانند!»

این نیست که قرآن آمده و کتاب ترکیب کرده است، و این آیه به این معنا نیست که ما کتابی آورده‌ایم که دارای سجع و قافیه است و ما کلماتی را ترکیب کرده‌ایم که آن کلمات

^۱ سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۸.

به نحوه‌ای است که دست ناطقه بشر از ترکیب آن کلمات، عاجز است! علّت این آیه این است که: ای بشر! این کتابی را که ما آورده‌ایم، حاکی از کتاب تکوینی ما است و تو هنوز در عالم ناسوت هستی! اعجاز قرآن کریم از این قبیل است که این قرآن، کتاب تشریح حاکی از کتاب تکوین است؛ و ما هنوز در عالم ناسوت هستیم! یعنی کاری که در ظرف و محل و موقعیت آن قرار نگرفته‌ام، از عهده من بر نمی‌آید؛ درسی که نخوانده‌ام، نمی‌توانم تدریس کنم؛ جایی را که نرفته‌ام، نمی‌توانم شرح بدهم! ما اگر بخواهیم خیلی تقلاً کنیم و زحمت بکشیم و کاری انجام بدهیم، می‌توانیم کتابی منطبق با نظام و قوانین این عالم بیاوریم؛ ولی به عوالم بالاتر از این عالم که دسترسی نداریم، پس از بیان آن عوالم عاجز هستیم! این می‌شود اعجاز قرآن!

تحلیل علّت نزول قرآن به زبان عربی

روی این حساب می‌بینیم که پروردگار از این کتاب تشریح که موافق با کتاب تکوین است، یاد می‌کند: **﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ﴾**؛ و نکته در اینجا این است که چرا خدا در این قرآن به لسان عربی افتخار می‌کند؟! مگر قرآن برای همه نیست؟! عرب، عجم، ترک، دیلم، آفریقایی، غربی، شرقی؛ قرآن برای تمام این افراد است!

﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ﴾^۱

«قرآن کتاب وحی است) ما کتاب وحی را به واسطه جبرئیل روح‌الآمین نازل کردیم و فرو فرستادیم * ما قرآن را بر قلب تو نازل کردیم، تا اینکه از منذرین باشی و اِنذار کنی و وعده و بشارت و وعید بدهی * ما این قرآن را به زبان عربی آوردیم!»

آیاتی در قرآن داریم که بر این مطلب دلالت می‌کنند:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۲ «ای مردم! ما این قرآن را عربی قرار دادیم، تا اینکه شما

تعقل کنید و در معنای آن تدبّر کنید!»

ممکن است این آیات را این‌طور توجیه کنیم:

^۱ سوره شعراء (۲۶) آیات ۱۹۳ - ۱۹۵.

^۲ سوره زخرف (۴۳) آیه ۳.

لسان مردم عرب، عربی است و متوجه لسان فارسی و سایر السنه نمی‌شوند؛ و اگر قرار بود که قرآن به زبان فارسی عجمی و یا به زبان دیگری باشد، مردم عرب آن را متوجه نمی‌شدند! چون پیغمبر اکرم در میان اعراب ظهور کرده است، باید کتاب او هم عربی باشد؛ اگر پیغمبر اکرم در میان فارس ظهور می‌کرد، کتاب او هم کتاب فارسی بود؛ و اگر در میان ترک ظهور می‌کرد، کتاب او هم ترکی بود!

ولی این توجیه، غلط است؛ چون دلیلی ندارد که خداوند در قرآن مجید بگوید: ﴿مَا قرآن را عربی فرستادیم!﴾ و تعبیر از اینکه: ﴿مَا قرآن را عربی فرستادیم!﴾ به چه جایی از قضیه بر می‌خورد، و این چه نکته‌ای دارد، و چه فایده‌ای دارد؟! این توجیه، دلیل نیست و وجهی ندارد!

مگر احکام، احکام عامه نیست؟! مگر شریعت پیغمبر، شریعت عامه نیست؟! چه دلیلی دارد که پروردگار در این آیات، روی عربی بودن قرآن تأکید کند درحالی که شریعت پیغمبر، شریعت عامه است و اختصاص به عرب ندارد؟! دین اسلام مختص به عرب نیست و برای عموم است! خدا در قرآن می‌گوید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾؛^۱ «من پیغمبر را برای همه مردم فرستادم!»

و می‌گوید که قرآن را هم برای همه فرستادم:

﴿وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾؛^۲ «پیغمبر می‌گوید: این قرآن که به من وحی شد،

به جهت این است که من به واسطه آن، شما را و هر کسی که قرآن به او برسد، انذار کنم!»

پس قرآن بشارت‌دهنده و منذر است برای جمیع اُمم تا روز قیامت!

قرآن، بهترین کتاب هدایت در بهترین قالب و لسان

در اینجا نکته چیست که خداوند از این قرآن، به ﴿لِسَانٍ عَرَبِيٍّ﴾ یاد می‌کند؟ نکته، این مسئله است که:

اگر قرار باشد که این قرآن من بهترین کتاب برای هدایت باشد، باید

^۱ سوره سبأ (۳۴) آیه ۲۸.

^۲ سوره انعام (۶) آیه ۱۹.

این کتاب به لسان عربی باشد؛ چون قرآن إعجاز است و زبانی که قرآن را بازگو می‌کند هم باید زبان اشرف و أجل و اعلیٰ باشد! بهترین مطلب باید در بهترین قالب قرار بگیرد، و بهترین معنا باید در بهترین لفظ واقع بشود! لذا ما قرآن را عربی آوردیم!

لزوم فراگیری زبان عربی برای همهٔ مسلمان‌ها

اینکه در آیات داریم: **«لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»**^۱؛ فقط اشاره به قوم عرب نیست؛ اشاره به همه است! خطاب قرآن، عام است، و زبان همهٔ مردم فقط باید زبان عربی باشد. چرا باید فارسی باشد؟! اصلاً چرا ما باید زبانی غیر از عربی داشته باشیم؟! چرا باید مسلمین که در همهٔ احکام اشتراک دارند، در زبان اختلاف داشته باشند؟! چرا دیگران برای از بین بردن اسلام و فرهنگ اسلام، زبان اُمم را تغییر دادند و به زبان اُجانب برگرداندند، اما ما مسلمین برای اتّحاد و برای همبستگی با اُمم مسلمان نباید اتّحاد زبان داشته باشیم؟! مگر زبان فارسی چه تحفه‌ای برای ما به ارمغان آورده است؟! مگر زبان ترکی چه نغز و چه مطلب شیرینی در پی دارد که باید به او افتخار بشود و این طرف و آن طرف نقل بشود؟! به قول معروف که می‌گوید: «پارسی گو گرچه تازی خوش تر است!»^۲

زبان وسیله‌ای است که انسان با آن، مطالب را ردّ و بدل می‌کند و منویات خود را برای دیگران بازگو می‌کند. چرا نباید عربی باشد؟! تا به حال به این مسئله فکر کرده‌اید؟! لذا یکی از خسران‌های همهٔ ما در این است که زبان خود را به زبان عربی برنگردانده‌ایم! اگر قرار باشد من مطلبی را ادا کنم، خب به زبان عربی بیان کنم؛ به زبانی که روایات ما به آن زبان تکلم کرده‌اند و احکام ما به آن زبان نازل شده است! و خیلی عجیب است که من به مقتضای شغل خود می‌روم و یک زبان را به نحو اکمل و اتمّ فرا می‌گیرم، ولی نباید کلمه‌ای از دینم و زندگی‌ام و سعادت‌م و آخرتم و تمام هدف و مقصدم را که با این زبان بیان شده است، بدانم! حتّی نماز که می‌خوانم نباید

^۱ سوره یوسف (۱۲) آیه ۲.

^۲ مثنوی معنوی، دفتر سوّم، ص ۵۰۹.

بفهمم! این خیلی عجیب است! ما برای شغل و برای یک کار مختصر و یک امر اداری و امور روزمره چقدر وقت می‌گذاریم و سعی می‌کنیم که یک زبان اجنبی را آن‌طور سلیس و رشیق فرا بگیریم که زبان مادری ما محسوب شود؛ آن وقت دین ما که باید تمام زندگی ما براساس آن قرار بگیرد و تمام هدف ما قرار بگیرد، اصلاً و ابداً از آن اطلاعی نداریم! قرآن می‌خوانیم، ولی نمی‌فهمیم!

می‌آیند و سؤال می‌کنند که: «آقا! قرآن می‌خوانیم، ولی معانی آن را نمی‌فهمیم؛ آیا می‌توانیم به جای قرآن، ترجمه آن را بخوانیم؟» می‌گویم: نمی‌توانید بخوانید! ترجمه چیست؟! این به زبان عربی برای پیغمبر آمده بود! در خبر دیدم:

هرگاه جبرئیل وحی را برای انبیای سلف نازل می‌کرد، ابتدائاً آن وحی را به زبان عربی نازل می‌کرد؛ بعد خود او آن را به زبان آن پیغمبر تغییر می‌داد و به قلب او نازل می‌کرد!

مطلب خیلی عجیب و خیلی دقیق است!

تبیین معنای وحی

وحی، عبارت است از: بیان مطالب کلی در قوالب جزئی؛ یعنی وقتی یک امر از ناحیه پروردگار برای امتی بیان و إلقا می‌شود، آن امر کلیت دارد و می‌آید و جزئی می‌شود و به صورت احکام، مَبُوب می‌شود و در قلب آن نبی قرار می‌گیرد، و آن نبی و آن رسول، آن را برای مردم بازگو می‌کند. این بیان مطلب کلی در صور متکثره و جزئی‌ه می‌تواند به دو صورت قرار بگیرد: یا به صورت نقش و تمثّل، که مطلب برای ما به این نحو روشن می‌شود، همان‌طوری که ما در رؤیا می‌بینیم که در بیان و افاضه یک مطلب، صورتی برای ما مجسم و تمثّل می‌شود؛ و یا به صورت لفظ، که آن مطلب به واسطه بیان لفظ برای ما حکایت و گفت‌گو می‌شود. حالا آن وحیی که جبرئیل می‌خواهد برای پیغمبر بیاورد، یا باید به واسطه صورت بیاورد، و یا باید

^۱ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۶.

به واسطه لفظ بیاورد. لفظ وحی به لفظ عربی است؛ آن وقت چون زبان پیغمبر با زبان آن امت تطبیق می کند، طبعاً این زبان عربی به زبان مطابق با لسان آن امت ترجمه می شود.

رواج فرهنگ ناسیونالیستی با عربی زدایی از زبان و فرهنگ جوامع اسلامی

پس چرا ما نباید زبان عربی را فرا بگیریم؟! و این خیلی عجیب است که چطور در دوران گذشته تمام مقصد و تمام هم آنها بر این بود که از بین بردن فرهنگ اسلامی را با از بین بردن زبان عربی اجرا کنند! آمدند و زبان عربی را از ما گرفتند، فرهنگستان درست کردند و لغات و کلمات عربی را برداشتند و لغات فارسی را به جای آن گذاشتند؛ مثلاً به اجتماع می گویند: گردهمایی! و متأسفانه الآن هم می گویند! به وسایل ارتباط جمعی می گویند: رسانه های گروهی! رسانه چیست و رسانه های گروهی دیگر چه صیغه ای است؟! آخر اگر انسان واقعاً به فطرت خود مراجعه کند و به عقل خودش برگردد، آیا اجتماع قشنگ تر است یا گردهمایی؟! بنشینیم دور همدیگر، گردهمایی؛ آخر این گردهمایی هم شد اسم! خب بگوییم: اجتماع، جمع، الفت، مؤانست؛ اینها همه نکات و ظرایفی است که در لغت عرب وجود دارد و در جای دیگر نیست! و بعداً این مسئله به جاهایی کشیده می شود که دیگر بماند! رواج فرهنگ ناسیونالیستی در میان ملل و اقوام و جدا کردن آنها و... این رشته سر دراز دارد!^۱

رحمت پیغمبر در مقابل آزار و اذیت امت

لذا وقتی که قرآن بر پیغمبر نازل می شود و افراد می آیند و استماع می کنند، می بینند که این آیات، واقعاً آیات عجیبی است و در نفس آنها تأثیر می کند و مسلمان می شوند؛ آن وقت کفار شروع کردند به اذیت پیغمبر، و کار را به آنجا رساندند که پیغمبر خطاب به جبرئیل می کند و می گوید: «ببین من از دست این امت چه

^۱ جهت اطلاع پیرامون محدودیت زبان قرآن و وحی و جواب به آن، رجوع شود به نور ملکوت قرآن ج ۴ ص ۸۷؛ نگرشی بر مقاله قبض و بسط تئوریک شریعت، ص ۳۶۶؛ افق وحی، ص ۵۴۲؛ نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۲۳۴.

می کشم!» به پیشانی پیغمبر سنگ زدند و خون از پیشانی پیغمبر جاری می شود، پیغمبر به کوه ها فرار می کند، بعد ملائکه می آیند و می گویند: «یا رسول الله! ما را بخوان که آنها را عذاب کنیم!» اما پیغمبر می گوید: **لَمْ أُبْعَثْ عَذَابًا؛ إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ**^۱ «خدا من را نفرستاده است که این امت را عذاب بدهم؛ من رحمة^۲ للعالمین هستم!»

واقعاً عجیب است! یعنی وقتی که ما می خواهیم به این نفس پیغمبر رجوع کنیم که این چه نفسی بوده است، می بینیم اصلاً دیوار عجیبی در جلوی ما قرار می گیرد که به هیچ وجهی قدرت نفوذ و رسوخ در این دیوار را نداریم!

سخنان امام سجّاد در شام و عکس العمل یزید

امام سجّاد علیه السلام می فرماید: «در آن هنگامی که در شام بودیم، سخت ترین روزگار ما بود.»^۲ موقعیت اهل بیت در شام به نحوی بود که تمام اهل شام را منقلب کرده بود! یزید هیچ مجلسی برای از بین بردن روحیه آنها و شکستن شئونات و موقعیت آنها ترتیب نمی داد الا اینکه این مجلس بر علیه و به ضرر خود او تمام می شد!

در تاریخ آمده است که: من جمله آن مجالس، در روز جمعه که خطبه می خواندند، یزید به امام سجّاد علیه السلام و تمام بزرگان و اهل شام امر می کند که در مسجد حضور پیدا کنند؛ و برای اینکه آن ابهت و مقام و موقعیتی که به واسطه بیانات و کلمات و شئونات اهل بیت در شام برای مردم ایجاد شده بود از بین برود، به خطیب می گوید:

وقتی که به منبر می روی، از مناقب و از فضایل آل ابی سفیان شرح و بسطی بده؛ و در مقابل، فضایل و مناقب بنی هاشم و آل پیغمبر را نا دیده بگیر و آنها را در میان مردم ذلیل و خوار بگردان، و شروع به مذمت آنها کن!

^۱ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۴۳.

^۲ تذکرة الشهداء، ج ۲، ص ۳۶۵.

وقتی خطیب بر بالای منبر می‌رود و شروع به بیان صفات آل ابی سفیان و مذمت آل پیغمبر می‌کند، در این موقع اذان می‌گویند. وقتی که صدای مؤذن به شهادت به رسالت بلند می‌شود، امام سجّاد خطاب می‌کند و می‌گوید:

این شهادت به رسالتی که می‌دهی، به چه کسی است؟!

ای یزید! آیا این شخص پدر تو است یا پدر من؟! اگر پدر تو است که دروغ می‌گویی؛ و اگر پدر من است، پس چرا اهل بیت او را به این صورت و کیفیت درآوردی؟! و چرا فرزندان او را کشتی؟!

از طرفی امام سجّاد علیه السّلام قبل از این جریان به منبر می‌روند و اوصاف خودشان را بیان می‌کنند و نسب خود را شرح می‌دهند، و آن وقایع و حوادث [کربلا] را برای مردم بیان می‌کنند:

أنا ابنُ مَكَّةَ وِ مِنِّي، أنا ابنُ زَمَزَمَ وِ الصِّفا، أنا ابنُ مُحَمَّدِ المِصطَفى، أنا ابنُ خَدِيجَةَ الكُبْرى، أنا ابنُ فَاطِمَةَ الزَّهراء؛ «من فرزند [مکه و] منا هستم، من بچّه [زمزم و] صفا هستم، من فرزند محمد مصطفی هستم...!»^۱

مردم می‌بینند این شخصی که دارد صحبت می‌کند، فرزند پیغمبر است، و منقلب می‌شوند؛ یزید که می‌بیند آن موقعیت به هم خورد و این مجلس بر علیه او تمام می‌شود، شروع می‌کند به عذرخواهی از آن حضرت و در صدد دلجویی و التیام از اهل بیت برمی‌آید! در مجلسی به آن حضرت رو می‌کند و می‌گوید:

قسم به خدا که من قصد ایذاء شما را نداشتم! خدا لعنت کند ابن‌زیاد را که این مصائب را بر شما اهل بیت وارد کرد! حالا از من چه می‌خواهید؟ می‌خواهید شما را در همین جا نگه دارم یا اینکه شما را به مدینه بفرستم؟

حضرت از او سه تقاضا می‌کند:

تقاضای اوّل: ای یزید، دستور بده سر پدرم را به من برگردانند!

تقاضای دوّم: ای یزید، تمام آنچه را که از اموال اهل بیت به غارت بردند، به

^۱ مقتل الحسين عليه السّلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹ - ۷۱، با قدری اختلاف.

ما برگردانند!

و سوّم اینکه: اگر قصد قتل من را داری، شخص امینی را با این زن و بچه بفرست تا آنها را به مدینه برساند!

یزید می‌گوید:

و اما برگرداندن سر پدرت که از محالات است؛ و اما اموال و لباس‌هایی را که از اقربای تو به غارت بردند، من به اضعاف مضاعف به تو برمی‌گردانم.

حضرت می‌فرمایند:

ما به مال تو احتیاج و نیازی نداریم! بلکه علت استرداد آنها به خاطر این است که در میان آنها بافته‌های مادرم فاطمه زهرا بود؛ مقنعه مادرم فاطمه زهرا و لباس‌هایی که او دوخته بود در میان آنها بود!^۱

اشعاری در رثای حضرت سجّاد در شهر شام

ای اهل شام! مظهر لطف خدا منم *** مقصود ز آفرینش ارض و سما منم
مسجود کائنات بود خاک کوی من *** زینت فزای کعبه، صفای صفا منم
بر جمله انبیا منم امروز جانشین *** وارث به علم یک‌به‌یک انبیا منم
آن آدمی که دم‌به‌دم اندر تمام عمر *** از ابتدا گریسته تا انتها منم
بر کشتی‌ای که نوح در او نوحه‌گر نشست *** ای قوم بد گهر، به خدا ناخدا منم!
آن یوسفی که گشت به زندان غم اسیر *** بی غمگسار و بی‌کس و بی آشنا منم

^۱ الّهوف، ص ۱۹۴؛ مشیر الأحران، ص ۱۰۶.

آن بی کسی که نعش پدر را ز بعد قتل *** دید از سُمِ سْتُورِ سَتَمُ توتیا، منم
آن سر برهنه‌ای که نگه داشتش به پا *** در پای تخت خویش یزید از عِنَا منم
بر این محمّدی که مؤذّن دهد اذان *** ای شامیان، نبیره یزید است یا منم؟!
و سَيَعَلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ، ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رُجْعُونَ﴾.
بِسْمِكَ اللَّهُمَّ وَنَدْعُوكَ وَنُقَسِّمُكَ وَنَرْجُوكَ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْهَارِ، يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ...

¹ دیوان جودی، ص ۴۵۹، خطبه خواندن حضرت سید سجّاد علیه السّلام.